اختلاف نسخهها و معنای فقر «ومن لم يرع في كلامه أظهر هجره»

- اختلاف نسخهها و معنای فقر «ومن لم يرع في كلامه أظهر هجره»
- معنای فقر «و ما تنالكرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب»

اختلاف نسخه‌ها و معنای فقر «ومن لم يرع في كلامه أظهر هجره»

ببینید! در ذیل این خطب مبارکه که مرحوم صدوق آورده‌اند، دو-سه نکته بود؛ مثل «انتم قوت الموت» که بحث کردیم. دو جمله دیگر میمانند که از نظر طلبگی تذکر آن را عرض کنم تا در شویم. حضرت علیه السلام فرمودند:

> **«أيّها الناس من خاف ربّه كفّ ظلمه ، ومن لم يرع في كلامه أظهر هجره ومن لم يعرف الخير من الشر فهو بمنزلة البهم ، ما أصغر المصيبة مع عظم الفاقة غدا ، هيهات هيهات ، وما تناكرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب»[1].**

«ومن لم يرع في كلامه أظهر هجره»؛ ظاهراً مرحوم طریحی، در مجمع البحرین، تصریح کرده‌اند که «الهجر بالفتح» [است]. مرحوم فیض در وافی فرموده‌اند: «بالضم». ظاهراً هر دو هم باشد. بنده، هر دو را شنیده‌ام. «الهُجر»، «الهَجر». هر دو بهمعنای هزیان گویی است؛ [چنان که در] رزیة یوم الخمیس [هم همین عبارت نسبت به مقام شامخ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفته شد]!

شاگرد: در جامع الاحادیث، هر دو را اعراب زده‌اند.

استاد: حال این دو بزرگوار، یکی بالفتح فرموده است و دیگری بالضم. ظاهراً هر دو باشد.

نکته‌ای که خوب است، این است: در نسخه کافی و تحف العقول، به جای «هجره»، «فخره» است.« مَنَ لَمْ يَزِغْ فِي كَلَامِهِ أَظْهَرَ فَخْرَهُ»[2]؛ آن وقت «یَزِع» بخوانیم؟ «یَزَغ» بخوانیم؟ «یَزَغ» بخوانیم؟ «یُزِغ» بخوانیم؟ «کلام مرغ» که مرحوم فیض و مرحوم مجلسی هم دارند: «ارغی فی کلامه أی ابهم».

«كلام مرغ إذا لم يفصح عن المعنى»[3]؛ کلام ارغی‌شده، یعنی مبهم. کلامی که خوب نتواند مفاد خودش را بیان کند، «کلام مرغ» می‌شود. خب، حال در اینجا کدام یک از اینها است؟ اینجاست که مرحوم مجلسی، فرموده‌اند: اظهر همین نسخ توحید است. البته توحید را نفرموده‌اند، امالی را فرموده‌اند؛ ولی نسخه‌های صدوق همه «هَجره» یا «هُجره» است. معنایش هم خوب است. این جور که ما می‌خوانیم به این صورت می‌شود: «و من لم یرع فی کلامه»؛ کسی که اهل رعایت در کلامش نباشد؛ معنای خیلی روشنی است. رعایت در کلام چیست؟؛ یعنی اول فکر می‌کند و بعد رعایت می‌کند. «لم یرع فی کلامه» یعنی رعایت نکند، فکر نکند و حرف بزند، «اظهر هُجره»؛ کلام قبیح و هذیان‌گونه از دهانش بیرون می‌آید. «لِسَانُ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ الْمُنَافِقُ قَلْبُهُ وَرَاءَ لِسَانِهِ»[4]؛ منافق اول حرف

می‌زند و بعد فکرش را می‌کند.

شاگرد: «قلب الاحمق في فمه و فم الحكيم في قلبه»[5].

لزوم بررسی متفردات کتب حدیثی

استاد: واقعاً چه عباراتی است! در تحف العقول که ابن شعبه رضوان‌اللّه‌علیه آورده است. تحف العقول خیلی اختصاصیات دارد. از کارهای خوب در زمان ما -چون وسائلش فراهم است- این است که تفحص کنند و اختصاصیات هر کتاب حدیثی را ذکر کنند. این کار قشنگی است. بعضی از احادیث درمنابع زیاد آمده است، بعضی از احادیث هست که مصدر اولیه‌اش فقط یک کتاب است. بعضی از احادیث در زمان ما هست که منبع قدیمی آن فقط یک کتاب است. تحف العقول به این صورت است؛ خیلی از احادیثی را دارد که مختص به خودش است.

شاگرد: متفردات آن است.

استاد: بله؛ متفردات کتابهای قدیمی. مثلاً الغارات ثقفی متفردات دارد. ثقفی قبل از ابن شعبه بوده است. او هم متفردات عال العال دارد. یکی همین روایت «اجری جمیع الاشیاء علی سبع» بود. فقط در الغارات ثقفی آمده است. در تحف العقول روایت «و وجود الایمان لا وجود الصفة»[6] آمده بود. «انّ معرفة عین الشاهد»[7] فقط در تحف العقول آمده است. اینها روایاتی است که خیلی ناب و عالی است.

شاگرد۲: چه فایده‌ای دارد که اختصاصیات این کتب معلوم شود؟

استاد: طرح خیلی خوبی بود؛ نمی‌دانم به کجا رسید؛ شناسنامه حدیث. یعنی در عالم علوم اسلامی به هر حدیثی یک شناسنامه بدهند. کارت ملی که داریم؛ یک کارت ملی حدیث بدهند. بعد شروع کنند مثل بیوگرافی شخص، این حدیث را پیجویی کنند. کجاها آمده است؟ در چه نقشهایی آمده است؟ توضیحاتش؟ همه چیزها را به او بدهند. یکی از شئونات بیوگرافی هر حدیث در شناسنامه حدیث، این است که آیا در یک کتاب متفرد هست یا خیر. این درجه‌ای از کار برای شناسایی آن کتاب و توقیمی آن کتاب است. مثلاً نه‌جالبلاغه میان شیعه، میخی است که کوبیده شده است. هر شیعه آن را می‌شناسد. ولی در نه‌جالبلاغه شریف، کلماتی داریم که عرش و بلکه به تعبیری آن روایت، فوق العرش است، اما فقط در نه‌جالبلاغه هست. هیچ کجا نمی‌توانید آن را پیدا کنید. مثلاً این جمله‌ای که حضرت علیه السلام فرمودند: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطُفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعُ كَثِيرِ الْبَرْقِ...»[8]، این حدیث به این علو، در هیچ کجا، غیر از نه‌جالبلاغه، نیست. اگر شما پیدا کردید، من خیلی خوشحال می‌شوم. یک خطبه این جور است؛ فقط دست مرحوم سید رضی است.

الآن هم، کتابی تازه چاپ شده است؛ «کلمات سید العرب». نویسنده، معاصر مرحوم رضی بوده است؛ البته کمی متأخر هستند. وفات مرحوم رضی، چهارصد و شش است. قبل از شیخ مفید، سید رضی وفات کرده‌اند. من ایشان خیلی کم بوده است.

شاگرد: سی و هشت سال.

استاد: بله؛ رضوان‌اللّه‌علیه! این عمر به این کوتاهی، این قدر پربار! خیلی است! این‌که می‌گویند باید برکت عمر بالا باشد، این‌گونه است. این هم خودش کاری است؛ جمع‌آوری کسانی که عمر کم داشتند، اما خدمات بالا داشتند. یکی از آن‌ها شیخ انصاری است. شیخ به هفتاد نرسید. به تعبیری حاج آقا، عمدۀ استفادۀ علماء از عمر خودشان، بین شصت تا هشتاد بود. این بیست سی است که یک عالم بالاتری استفاده را می‌کند و از تحصیلات یک عمر خود، خوشه‌چینی می‌کند. مرحوم شیخ در شصت و یا شصت و پنج سالگی وفات کرده‌اند. مرحوم کمپانی هم به نظرم شصت و یک بودند.

شاگرد ۲: تولد سید رضی، ۳۵۹قمری است.

استاد: وفات ایشان ۴۰۶قمری است. چهل و هفت سال می‌شود. علی ای حال، خیلی سنشان کم بوده است.

معرفی کتاب «کلمات سید العرب»

مؤلف کتاب «کلمات سید العرب»، اشرف جعفری است. ایشان در اصفهان بوده‌اند. بحمداللّه کتابشان تازه چاپ شده است. نسخه من‌حصر به فرد هم دارد. تعجب است! می‌گویند: من در بلادی هستم که همه از ولایت امیرالمؤمنین دور هستند و قدر نمی‌دانند. در شرح حال خود ثقفی دیدم. او روایاتی را آورده بود که اهل کوفه به او اراده گرفته بودند و گفته بودند روایات او کذا است. گفت: انصب و ابغض بلاد کجا است؟ آن‌ها هم این شهر را معین کردند! ثقفی صاحب الغارات گفت، پس من به آنجا می‌روم. همین‌هایی را که شما می‌گویید، می‌خواهم در ضدترین موضع نشر بدهم تا ببینید چقدر قوی است. از حیث قوت چنان است که من می‌توانم در بدترین محیط آن را منتشر کنم. لذا به آنجا رفت. جناب اشرف جعفری هم، از ساداتِ جلیل‌القدر هستند؛ مثل خود سید رضی. ایشان در اصفهان بوده‌اند که این کتاب را نوشته‌اند. الآن در کل دنیا، فقط یک نسخه در ایاصوفیه است. آنجا دیده‌اند و چاپ کرده‌اند. باید دست و پای کسانی را که برای احیای این جور کتاب‌ها زحمت می‌کشند، بوسید.

شاگرد: این کتاب احادیث مختص دارد؟

شاگرد۲: بله؛ دارد.

استاد: احسنت. اتفاقا از کارهای خوبی که در تحقیق کتاب کرده‌اند، این است که اختصاصات این کتاب را هم آورده‌اند. البته اختصاصات یعنی در نهج نیست، ای در هیچ کجا نیست. این‌ها مطالب خوبی در کتب روایی قدیمی است.

شاگرد: مثالب ابن شهر آشوب هم چاپ شده است.

استاد: بسیار خب. اگر یادتان باشد این را مکرر عرض کرده‌ام؛ کسانی که در تحقیقاتشان می‌گویند: «فلان روایت در کتب قرن پنجم پیدا شده است، در قرن نهم پیدا شده است»، رویکرد تحقیقی آن‌ها، اصلاً درست نیست. بینی و بین اللّه از باب تعصب عرض نمی‌کنم! بلکه لمس کرده‌ام. دیده‌ای طلبه مطالعه می‌کند و می‌بیند؟! اصلاً برای من ملموس شده است که در یک فاصله‌ای، کتاب‌های مفصلی، یک دفعه از میان رفت. مکرر عرض کرده‌ام. لذا نگویی‌م چطور این کتاب در قرن پنجم آمده است؟! این‌ها در دستها بوده است. مفصل هم بوده است. ما باید تحلیل جدایی کنیم. لذا یک فایده این اختصاصات همین است. الآن در زمان ما، این‌ها در یک کتاب است اما این جور نیست که نباشد. خود ابن شعبۀ در مقدمۀ تحف العقول، وقتی می‌خواهد بگوید من سن

اینها را میاندازم و از محتوا گلچین میکنم، میگوید: چون این روایات معروف است. خیلی عجیب است! یعنی هر کسی کتاب من را بخواند، میبیند اینها را زیاد شنیده است. من برای تحف العقول این کار را کردهام؛ یعنی چون واضح و معروف است، سندها را نیاوردهام. همه بخشها را نیاوردهام، بلکه آنچه که مقصودم بوده است را آوردهام. در خطبهٔ الوسیلهٔ هم همین بخش را آورده است.

شاگرد: اگر شناسنامهٔ مضمونی بیاید، قویتر است.

استاد: این هم مطلب خیلی خوبی است. بنده برای فقه این را عرض کردهام که باید چندین کتاب و معارف را کدبندی کنیم. در یک جلسهای، این را توضیح دادم. کدهایی برای کتب و کدهایی برای موضوعات. اینها میتواند جدا باشد و میتواند تلفیقی باشد. بهنحویکه هر موضوعی یک شماره دارد. وقتی شما این شماره را در روایات اعمال میکنید، تا به کد این حدیث نگاه میکنید، میفهمید این حدیث راجع به فلان موضوع است. خود کد دارد حرف میزند. اطلس معانی و اطلس کتب. هر کتابی کدبندی بشود و بعد مجموع بشود. بعد هم مطالب و موضوعات کدبندی بشود، بعداً وقتی میخواهد بررسی شود، فایدههای خیلی خوبی دارد.

«من لم یرع فی کلامه اظهر هجره»؛ این بهترین معنای واضحی است که در این کلام هست. «یَرَع» باشد از مادهٔ «روع» است. یا «یَرَع» از مادهٔ «ورع». من هیچ کجا ندیدهام که علماء، «ورع» را فرموده باشند. اما به ذهنم آمده بود که میتوانیم از مادهٔ «ورع» بگیریم. «وعد یعد»، این هم «یرَع» از مادهٔ «ورع» باشد. مرحوم مجلسی یا مرحوم فیض «روع»، بهمعنای خوف را هم فرمودهاند. اما «ورع» را هیچکدام نفرمودهاند. این هم احتمالش هست. «فخره» هم معانی خاص خودش را دارد. کتبی که شرح کافی هستند، «فخره» را توضیح دادهاند. ولی نسخهٔ مرحوم صدوق، ظاهراً بهتر از همه است. مرحوم مجلسی هم فرمودهاند: «و لعله اظهر». لذا من در میشوم. همین اندازه توضیح دادم، تفصیل بیشترش بر عهدهٔ خودتان. یک جلسه مباحثه است برای تذکر. پیگیری مطلب و پایهکردن آن و دستهبندی کردن آنها، بر عهدهٔ خودتان باشد.

سفارش طلبگی؛ یادداشتبرداری از مطالعات

سفارش طلبگیای که همیشه محضر شما داشتهام، این بود: مبادا مطالعهای کنید که قلم در دستتان نباشد؛ یا وسائل امروزی در دست شما نباشد. بعداً آدم پشیمان میشود. هر چه مطالعه میکنید، قلم به دست مطالعه کنید. ده دقیقه و یک ربع مطالعه را در یک سطر بنویسید. بعدها فایدههاش را میبینید. حتی یک برگهای باشد، آن را در پاکت پلاستیکی بیاندازید. تابستان که شد، میبینید یک پاکت دارید که صد عدد کاغذ در آن هست. اینها را که مرور میکنید، کل مطالعات سال شما در این هست؛ به این سادهگی!

مکرر عرض کردهام از چیزهایی که برای من از مرحوم استاد حاج آقای حسن زاده خیلی جالب بود، این بود که ممکن نبود ایشان سر جلسه درس مداد در دستشان نباشد؛ استاد از خانه به درس آمده است! این یعنی استاد پی کار است. این جور نیست که بگوید: بروم درسم را بدهم و بیایم. اصلاً ممکن نبود. این مداد در دستش بود. یعنی بین تدریس هم نکتههای به ذهنش میآمد که باید یادداشت کند؛ اگر یادداشت نکنم، از بین میرود. به خانه برسم، مانع پیش میآید و میرود. این طور مواردی که پیش میآید که شیوهٔ مستمره استادی بر این باشد که وقت تدریس، در دستش مداد باشد. همان جا حاضر به نوشتن بود. منظور اینکه حتماً نظرتان باشد. حتماً یادداشتبرداری کنید و مطالعهٔ محض نباشد.

[1]. شيخ صدوق، التّوحيد، ج ١، ص ٧۴.

[2]. شيخ كليني، الكافي (بر اساس چاپ الإسلاميّة)، ج ٨، ص ٢۴.

[3]. علامه مجلسي، مرآة العقول، ج ٢۵، ص ۵۴.

[4]. ديلمي، إرشاد القلوب، ج ١، ص ١٠٣.

[5]. ابن شعبه بحراني، تحف العقول، ج 1، ص ۴٨٩.

[6]. همان، ص ٢۴۵.

[7] همان، ص ٣٢٧.

[8]. نهج البلاغه (بر أساس نسخه صبحي صالح)، ج 1، ص ٣٣٧.

معنای فقر «و ما تنا كرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب»

جمله بعدی این است. این جمله را تذکر می‌دهم، بقی آن بر عهده ذهن شریف خودتان باشد؛ «و ما تنا كرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب». این عبارت هم نکته دارد. «تنا كرتم» یعنی چه؟ یعنی دعوا نکردید؟! «تنا كر القوم اى تنازعوا». «و ما تنا كرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب»؛ با هم دعوا نکردید، مگر به این خاطر که معاصی در شما است. مرحوم مجلسی برای تنازع قوم، دو احتمال می‌دهند. می‌گویند: گاهی «تنا كر»، بر سر معصیت است. یعنی اصلاً یک کار معصیت را روی کار معصیتی تنازع می‌کنند و الا کسی که بر طاعات تنازع نمی‌کند. بر طاعات تنافس می‌کنند، استباق می‌کنند، اما کسی تنازع نمی‌کند. پس «تنازعتم» در چیزی که معاصی و ذنوب است. احتمال دومی هم می‌دهند که بیشتر آن به ذهن می‌آید. می‌فرمایند: «لما فيكم من المعاصي و الذنوب» یعنی معاصی و ذنوب، مبادی تنا كر شما است. یعنی چون اهل معصیت و گناه هستید، به منازعه منجر می‌شود.

اما احتمال بعدی که به گمانم اوسع است و ایشان به‌عنوان احتمال در درج بعدی آورده‌اند، به گمان اقدم آن باشد. یعنی «تنا كرتم»، اصلاً باب تفاعل به‌معنای تنازع قوم نباشد، بلکه «تنا كر زید اى جهل، اى لم يفهم، لم يشعر». در لغت، این را هم دارد. مرحوم مجلسی فرموده‌اند: «يحتمل أن يكون المراد بالتنا كر الجهل بالحق وفضل الطاعات». این معنای خیلی لطیفی است. روی آن تأمل کنید. مخصوصاً اینکه تنا كر می‌تواند در زمان صدور این خطبه - که هفت روز بعد از شهادت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله است - و مناسب سقیفه و اوضاعش باشد، اما بالاتر این است که «و ما تنا كرتم» یعنی «جهلتم الحق». اینجا «تنا كر»، تنا كر معرفتی باشد. یعنی مشکل اصلی کار روز سقیفه، جهل بود. عدم معرفت بود که کارگزاران سقیفه میدان پیدا کردند. اگر معرفت در سطح بالا بود، معرفت درست و حسابی بود، ایمان در درجه عالی بود، اینها نمی‌شد. پس بنابراین قبلش کارهایی صورت گرفته که زمینه آنها «تنا كرتم» می‌شود. یعنی «جهلتم الحق». جهل به این معنا باعث شد منافقین بتوانند کارهای خودشان را پیش ببرند.

بنده التحقیق را هم آورده بودم که معنای لغوی «نکره» را بخوانم. معانی خیلی عالیای است. خودتان مراجعه بفرمایید. من این دو احتمال فرمایش علماء را گفتم. عیون الاخبار را هم دو-سه جلسه است که می‌آورم. جلسه بعد، بناءمان بر حدیث بیست و هشتم است؛ بررسی رجالی علی بن محمد بن جهم. ببینید آیا این جهم، ربطی به الجهم زراری دارد یا ندارد؟ حسن بن جهم از نواده‌های جناب زراره است. آیا این جهم هم همان جهم در حسن بن جهم است یا خیر؟ روی آن تأمل کنید. مرحوم صدوق می‌فرمایند: علی بن محمد بن جهم جزو نواصب و مبغضین اهل البیت علیهم السلام است.

و الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آل محمد.